

## درآمدی بر فلسفه دین از دیدگاه شهید مطهری

(۱)

مطالعه فلسفی دین به عنوان یکی از شاخه‌های مهم فلسفه در دوران جدید در جهان و نیز ایران جایگاه خاص خود را پیدا کرده است. گرچه فیلسوفان، متکلمان، جامعه‌شناسان و دین‌پژوهان هر يك به فراخور خود جنبه‌هایی از آن را مورد بررسی قرار داده و می‌دهند اما در عین حال مهم بعد این تحقیقات که نام فلسفه دین را بر خود حمل می‌کند مطالعه دین از زاویه فلسفی است که می‌تواند وجوه تمایز مشخصی از دین پژوهی، جامعه‌شناسی دین و دفاعیات کلامی باشد.

در این مقاله موضوع فلسفه دین از دیدگاه استاد مطهری مورد بررسی قرار خواهد گرفت. مطهری يك اندیشمند آسیب شناس و متکلم واقعی دین بود که درد دین داشت، و در عین حال نگاه فلسفی مهم نیز به دین داشت لذا با بررسی برخی مقولات دینی طرح شده از سوی استاد مطهری چون: تعریف و منشأ دین، فطری بودن و آینده دین و نیز رابطه دین با عقل و علم، تلاش داریم تا این مساله را توصیف و تحلیل کنیم. مطهری ضمن داشتن نگاه متکلمانانه به دین، چون به عقل اهمیت زیادی می‌داد دین را از زوایای فلسفی هم مورد بررسی و تحلیل قرار می‌داد به عبارت دیگر استاد مطهری از جمله اندیشمندانی بود که دین را مورد مطالعه فلسفی قرار می‌داد و در زمان خود توانست پاسخهای عقلی و فلسفی هم برای آن بیابد.

مقدمه

فلسفه دین هر چند در قرون اخیر در جهان

غرب و نیز در ایران رواج بیشتری یافته است

اما همواره در طول تاریخ تفکر فلسفی و

یکی از مهم‌ترین مطالعات دین

پژوهی در عصر اخیر، فلسفه دین است،

دقت مورد بررسی قرار می‌دهد می‌توان از آن انتظار داشت تا ما را در مطالعه اعتقادات دینی هم یاری دهد چرا که مطالعه معناداری یا عقلانی بودن یا نبودن اعتقادات دینی همواره يك امر فلسفی است نه کلامی یا عرفانی یا چیز دیگر، از این رو می‌توان گفت دانشی که بعد عقلی دین را مورد بررسی قرار می‌دهد عنوان فلسفه دین را دارد. لذا در تعریف آن از این جهت می‌توان گفت: «فلسفه دین به يك معنا دنباله تمایل فطری انسان به تفکر جدی در باب موضوعات بسیار مهم [دین] است.»<sup>(۲)</sup> البته اگر رویکرد نقدی به دین داشته باشیم که در آن مفروضات پنهان، آشکار شده و مورد بررسی و کاوش قرار گیرند یعنی اگر نگاه فیلسوفانه به دین در صدد بررسی دین بر اساس معیارهای عقلانی باشد می‌توان گفت: فلسفه دین کوششی است برای تحلیل و بررسی انتقادی اعتقادات دینی.<sup>(۳)</sup> بنابراین فلسفه

تأملات دینی بشر قدمتی طولانی دارد از این رو ابتدائاً و در عبارت ساده‌تر، تأمل فلسفی بشر در باب دین را می‌توان فلسفه دین دانست. اما امروزه و با گسترش و تعمیق مطالعات فلسفی در باب دین، تعاریف جدید و کاملتری از آن ارائه گردیده است. از نظر «جان هیک»، تحقیق در فلسفه دین برای آموزش تعالیم دینی نیست چرا که نگاه معتقدانه یا منکرانه به دین نیست بلکه فلسفه دین دانش ثانوی یا مع‌الواسطه است و از قلمرو دین خاصی بیرون می‌باشد. به عبارت دیگر در مطالعه فلسفی دین، محقق از موضوع مورد تحقیق یعنی دین استقلال دارد لذا فلسفه دین می‌تواند مقولات و مفاهیمی چون: خدا، تکلیف اخلاقی، رستگاری، عبادت، خلقت، قربانی، برهمن، نیروانا، حیات ابدی و غیره را مورد مطالعه قرار دهد.<sup>(۱)</sup> اما از نظر دیگر، اگر فرض کنیم که فلسفه رشته‌ای است که اعتقادات ما را به

۱. جان هیک، فلسفه دین، ترجمه بهزاد سالکی، تهران، انتشارات بین‌المللی هدی، ۱۳۷۶، چاپ اول، ص ۱۴.

۲. مایکل پترسون و دیگران، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹، چاپ سوم، ص ۲۶.

۳. همان، ص ۲۷.

دین با الهیات اعتقادی و نیز الهیات کلامی یا دفاعیات دینی فرق دارد چرا که الهیات اعتقادی در بردارنده يك سنت دینی معین یا اصول اعتقادی خاص است و دفاعیات اعتقادی و دینی نیز در پی آن است که از يك دیدگاه دینی خاص در مقابل انتقادات عقلی دفاع کند.<sup>(۴)</sup> در حالی که فلسفه دین چون خود را خارج از دین و مستقل از آن می‌داند در صدد تحلیل و بررسی عقلانی و منطقی و یافتن وجوه معناداری دین است بدون اینکه نسبت به دین خاصی حکم سلبی یا ایجابی صادر نماید.

### مطهری و نگاه به دین

شرایط و اقتضاهای دوران حیات مطهری به طبع ایشان را نیز به عرصه مطالعه فلسفی دین کشانید یعنی مطهری به عنوان يك متفکر دینی که در صدد آسیب‌شناسی و احیای دینی بود، وارد حوزه مطالعات نظری و فلسفی دین گردید. از این رو می‌توان گفت ایشان نیز تأملاتی فلسفی درباره دین دارند با این

تفاوت که معمولاً مطالعه فلسفی دین با رویکرد فلسفی و از دریچه فلسفه و بدون پیش فرض انجام می‌شود در حالی که مطهری، تحقیقی فلسفی درباره دین را از زاویه کلامی با رویکرد فلسفی و داشتن پیش فرض دفاع از دین و دینداری انجام داد. این مسئله ناشی از دو عامل بود، اول روحیه کلامی مطهری که همواره در صدد تبیین و دفاع از مفاهیم دینی بود، دوم شرایط فکری زمان حیات او که با بحث‌های نظری دین و ابعاد گوناگون آن زیر سؤال می‌رفت لذا ایشان به اقتضای زمان، وارد مباحث فلسفی دین گردید تا با دفاع فلسفی از دین و ابعاد آن، جامعه دینی را از انحرافات فکری نجات دهد. به عبارت دیگر: ماهیت اساسی نگاه مطهری را به دین می‌توان در آسیب‌شناسی دینی دانست بدین معنی که وی در صدد شناخت آسیب‌ها و اشکال‌هایی که بر دین و معرفت دینی و دینداری وارد شده بود و یا ممکن بود که وارد آید، بر آمد تا بتواند پاسخها و درمانهای لازم را برای آنها بیابد.

فلسفی او به برخی از مباحث نظری دین است و این که وی در دین شناسی خود عمدتاً روش تحلیل مفهومی و تحلیل منطقی را هم رعایت کرده است هرچند منطقی مورد نظر استاد مطهری، منطقی سستی و موردی ارسطویی بوده است.

### تعریف دین

اولین قدم در فلسفه دین، تعریف خود دین است. یعنی شناخت دین و ماهیت آن مورد نظر می‌باشد. از همین رو در نوشته‌های شهید مطهری نیز به تعاریف چندی از دین می‌توان برخورد کرد. در یک تعریف وی دین مشتمل است بر یک سلسله اصول و معتقدات که هر کس باید خودش مستقیماً تحقیق کند و واقعاً تشنه یاد گرفتن و تحقیق در آنها باشد و مسلماً اگر کسی خدا را پویا باشد خداوند تعالی او را دستگیری و هدایت خواهد کرد.<sup>(۶)</sup> در این تعریف عناصر مقوم دین را اصول معتقدات و تلاش هر کس برای فهم آنها تشکیل

آسیب شناسی دینی مطهری شامل خود دین، معرفت دینی، جامعه دینی، دین شناسان، و نیز نهادهای دینی هم می‌شد. وی خصوصاً از طریق آسیب شناسی خود دین و معرفت دینی به مرور به مطالعه عقاید و اندیشه‌های دیگر، خصوصاً، نظریات غربیها و روشنفکران درباره دین پرداخت و بر آن بود که با شناخت آسیب‌های وارد از سوی آنها به جامعه اسلامی، با استفاده از منابع اسلامی پاسخهای لازم را ارائه نماید.<sup>(۵)</sup> از این رو مباحث نظری مطهری درباره دین دارای سبک و سیاق و نظم مباحث فیلسوفان دینی نیست و به طور پراکنده در برخی آثار او یافت می‌شود و حتی ایشان مباحثی تحت عنوان «فلسفه دین» ندارد بلکه مجموعه مباحث ایشان درباره موضوعات نظری دین را می‌توان تحت این عنوان ذکر کرد. بنابراین به طور خلاصه باید گفت طرح نظریات مطهری درباره دین در واقع معلول رویکرد کلامی -

۵. علی دژاکام، تفکر فلسفی غرب از منظر استاد شهید مرتضی مطهری، تهران: مؤسسه فرهنگی اندیشه، ۱۳۷۵، چاپ اول، ص ۹-۶.  
۶. بیست گفتار، ص ۲۷۶.

برنمی‌تابد بلکه به لحاظ گسترش ابعاد آن از جنبه‌های گوناگون، تعاریف گوناگونی دارد که نشان دهنده نگاه همه جانبه مطهری به دین است زیرا در نظر ایشان دین در تعریف نهایی باید به عنوان یک ایدئولوژی و برنامه کاملی باشد که بتواند انسان را به کمال و سر منزل مقصود برساند. بنابراین چنین دینی باید دارای مؤلفه‌های اساسی چون، برنامه، هدف، معنویت، جامعیت، انگیزش انسانی و معرفت باشد تا بتواند یک دین به معنای واقعی باشد. با این وجود دین در نزد مطهری امری مقدس و متعالی است که نمی‌توان آن را در زمره علمی در کنار علوم دیگر قرار داد.

#### منشأ دین

منشأ و ریشه دین از منظر مطهری یکی از مقولات اصلی ذهن هر متفکر دین‌داری است این مسئله زمانی مطرح می‌شود که با گسترش دایره اطلاعات انسان، پرسش درباره مبنا و ریشه دین هم مطرح می‌گردد، و با توجه به ماهیت و

می‌دهد. طبق تعریف دیگری «دین ایدئولوژی است که تکیه‌اش بر سرشت روحانی انسان یعنی بر شناساندن انسان است، بر آگاه کردن انسان به این سرشت و پرورش دادن این جنبه وجود انسان و برقرار کردن تعادل میان دو جنبه وجودی انسان».<sup>(۷)</sup>

بر اساس این تعریف عناصر مقوم

دین، وجود سرشت روحانی در انسان، پرورش جنبه علوی و روحانی انسان و شناساندن آن جنبه بر وی و در نهایت تأکید بر وجود ایدئولوژی در انسان است.

در تعریف سومی از دین، مطهری می‌گوید: «ما دین را عبارت از قوانین

تکامل اجتماعی می‌دانیم، دین قوانین

تکامل اجتماعی را که یک تکامل اکتسابی

است از راه وحی بیسان می‌کند».<sup>(۸)</sup> و

همچنین می‌توان گفت دین یک سازمان

وسیع و گسترده فکری، اعتقادی، اخلاقی

و عملی است. که همه ابعاد زندگی انسان

را در بر می‌گیرد. پس دین در نظر شهید

مطهری یک تعریف ثابت و مشخص را

۷. تکامل اجتماعی انسان، ص ۵۹.

۸. همان، ص ۲۳.

منشأ آن معنای تعصب و عدم تعصب نسبت به آن هم روشن می‌گردد. استاد مطهری در بررسی منشأ دین چند نظریه مهم از فلاسفه و جامعه‌شناسان غربی را مورد بررسی قرار می‌دهد. ایشان ابتدا این مسئله را مطرح می‌کند که در جامعه‌شناسی به سبک علمی و اروپایی آن، یعنی در جامعه‌شناسی مذهب، ابتدا فرض بر این است که مذهب پدیده‌ای مولود فعل و انفعالات جامعه است یعنی یک ریشه الهی و ماورائی ندارد. در واقع بنا بر نظر جامعه‌شناسی دینی اروپایی، دین دارای ریشه و منشأ منطقی نیست.<sup>(۹)</sup> و لذا باید برای دین ریشه اجتماعی را در نظر گرفت که این بسته به شرایط و ویژگی‌های اندیشه اجتماعی انسانهاست.

شهید مطهری در بررسی منشأ دین، نظریه تعدادی از فلاسفه غربی را نقد کرده که در ذیل به آن می‌پردازیم:

#### □ ۱. فوئر باخ و منشأ دین

فوئر باخ که یک فیلسوف مادی است

دین را از زاویه روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه، بر این فرض که دین دارای مبنا منطقی نیست، مورد بررسی قرار داده است. در دید او انسان دارای دوگانگی در وجود است یعنی یک جنبه وجود او جنبه عالی و جنبه دیگر آن دانی است. یعنی در وجود انسان هم جنبه حیوانیت، خشم، و شهوت است و هم جنبه شرافت، کرامت و فضایل عالی، اما معمولاً انسان، جنبه عالی خود را فراموش کرده و تابع جنبه پست وجود خودش می‌شود و از جنبه‌های عالی چون شرافت و فضایل نیک فاصله می‌گیرد و در نتیجه دوری از آنها، هنگامی که به آن صفات عالی می‌اندیشد آنها را ورای خود می‌داند که این ورای خود دانستن منشأ پیدایش دین و مذهب در وجود انسان می‌شود.<sup>(۱۰)</sup>

فوئر باخ دور ماندن انسان از جنبه عالی خودش را، از خود بیگانگی می‌نامد که در آن هر چه انسان از این صفات عالی دورتر شود میزان از خود بیگانگی اش بیشتر

۹. فطرت، ص ۱۶۰.

۱۰. همان، ص ۱۶۷.

می‌شود و هر چه به آنها نزدیک‌تر شود از خود بیگانگی‌اش کمتر می‌گردد. بنابراین ریشه مذهب در خود انسان و در جنبه عالی وجود او می‌باشد نه در چیزی دیگر، و اگر انسان این جنبه وجود خودش را به طور کامل بشناسد دیگر وجود مذهب برای او معنی نخواهد داشت. به گفته شهید مطهری «طبق نظریه آقای فوئرباخ، مذهب عن قریب پایان پیدا می‌کند، یعنی انسان هر چه خودش را بیشتر بشناسد نیاز او به وجود خدا کمتر می‌شود و وقتی انسان خودش را خوب شناخت دیگر اصلاً جایی برای مذهب باقی نمی‌ماند و انسان به جای اینکه خدا را پرستد خودش را می‌پرستد به جای اینکه خودش خدا را تجلیل کند خودش را تجلیل می‌کند.»<sup>(۱۱)</sup>

مطهری در نقد نظریه فوئرباخ می‌گوید: از آنجا که وی اساساً به خدا اعتقاد ندارد و وجود انسان را هم صد درصد مادی می‌داند نمی‌تواند دوگانگی او را توجیه نماید، زیرا فوئرباخ از جمله فیلسوفانی است که مادیت و تفکر

مادیگرایی بر او حاکم است. علاوه بر این بر فرض پذیرش نظر او، باید قبول کرد همه انسان‌ها طبق این نظر هیچ موقع در جنبه عالی خود نیستند بلکه همیشه در جنبه دانی و حیوانی خود غوطه می‌خورند و همین در حیوانیت بودن آنها باعث نیازشان به مذهب می‌گردد. در حالی که واقع امر خلاف آن است یعنی همواره در طول تاریخ بوده‌اند انسان‌هایی که جنبه عالی شرافت انسانی آنها غالب بر وجود آنها بوده و بدون اینکه گرفتار جنبه حیوانیت و شهوت شوند در اوج دیانت و مذهب بوده‌اند. یعنی بر خلاف نظر فوئرباخ، انسان‌های مذهبی معمولاً در میان کسانی هستند که جنبه عالی آنها رشد بیشتری کرده است نه آن طور که او گفته از جنبه عالی دور افتاده باشند. به گفته شهید مطهری «آنهايي که در خودشان این شرافت را احساس می‌کنند و باقی بر اصالت‌های انسانی هستند آنها هستند کسانی که اعتقاد و ایمان به خدا و اصول مذهب پیدا می‌کنند.»<sup>(۱۲)</sup> نه کسانی که از شرافت‌های عالی دور افتاده‌اند.

## ۲. اگوست کنت و اسپنسر

دومین دیدگاهی را که استاد مطهری مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد دیدگاه‌های «اگوست کنت» و «هربرت اسپنسر» است. از نظر اگوست کنت بشر امروز به طبع، اصل علیت را پذیرفته است. متتها چون انسان‌های اولیه علل اصلی حوادث را نمی‌شناختند اینها را به يك سلسله موجودات غیبی، خدایان و مانند آنها نسبت می‌دادند، مثلاً چون می‌دیدند باران می‌آید، و علت آمدن باران را نمی‌شناختند می‌گفتند خدای باران.<sup>(۱۳)</sup> به عبارت دیگر انسان‌ها چون علل حوادث و پدیده‌ها را نمی‌شناختند در توجیه آنها دچار اشتباه شده و علت‌های حوادث را به امور ناشناخته‌ای چون خدایان نسبت می‌دادند پس منشأ مذهب آنها جهل آنها به علل پدیده‌ها بود.

«اسپنسر» استدلال می‌کند که انسان‌ها بر دوگانگی وجود خودشان تأکید دارند و علت آن را خواب دیدن مردگان یا افراد زنده

می‌دانند، در نظر اسپنسر انسان‌ها برای هر چیزی روحی و بدنی قایل هستند یعنی همه اشیاء جان دارند و لذا در نظر انسان‌ها، موجودات نظیر دریاها، طوفان و خورشید دارای جان هستند که منشأ پرستش انسان‌ها هم می‌گردند و زمینه پرستش نیروهای طبیعت فراهم می‌گردد.<sup>(۱۴)</sup> بنابراین در نظر اسپنسر ریشه پیدایش مذهب، پرستش نیروهای طبیعی است که علت آن جهل انسان به علل واقعی نیروهای طبیعی است که باعث اعتقاد انسان به مذهب و دین می‌گردد.

در نظر استاد طبق این دو نظریه باید جاهلها، مذهبی و علما، غیر مذهبی باشند یعنی انسان هر چقدر به علل حوادث و امور علم پیدا کند از میزان تعلقات مذهبییش کاسته خواهد شد در حالی که واقعیت خلاف آن است یعنی در میان افراد جاهل و هم در میان افراد عالم و دانا، انسان‌های مذهبی و غیر مذهبی فراوان هستند. در نظر استاد مطهری: «اگر

۱۳. همان، ص ۱۷۱.

۱۴. همان، ص ۱۷۲.



اعتقاد پیدا می‌کند.

استاد مطهری در نقد دیدگاه راسل می‌گوید: در واقع فرض او این است که دیدگاه و روش منطقی نمی‌تواند منشأ گرایش به مذهب و دین باشد از همین رو چون انسان با مشکلات زیادی رو به رو می‌شود برای توجیه آنها به دنبال علل و امور غیر منطقی رفته و به وسیله آنها سعی دارد مشکلات خود را حل نماید. در حالی که در مقابل آن می‌توان گفت انسان‌ها به افکار غلط هم از روش منطقی و بر اساس منطقی گرایش پیدا می‌کنند. برای مثال اندیشه گردش خورشید و ستارگان به دور خورشید نتیجه منطقی مطالعه علمی انسان بوده نه ترس یا ضعف او نسبت به تبیین آنها، هر چند انسان در تحلیل آنها قرن‌ها اشتباه می‌کرده است و همین مسائل نشان می‌دهد که عامل اصلی گرایش او به دین ترس و ضعف نیست بلکه باید دنبال علتی دیگر بود. (۱۷)

مذهب مولود جهل بود می‌بایست به هر نسبت که مردم بی‌سوادترند مذهبی‌تر باشند و به هر نسبت که باسوادتر و عالم‌تر هستند لامذهب‌تر باشند. پس حتماً علمای طراز اول باید لامذهب باشند در صورتی که عملاً چنین نیست. (۱۵)

### ۳. برتراند راسل

در نظر راسل ترس و ضعف موجود در انسان موجب گرایش او به دین و مذهب است، خود راسل می‌گوید: «اعتقاد به خدا و زندگی پس از مرگ این امکان را به ما می‌دهد که زندگی را با شهامت پرهیزکارانه کمتری بالنتسبه به شکاک‌یون ادامه دهیم، یعنی اینکه اعتقاد به دین ما را کم شهامت‌تر می‌کند. (۱۶)» وی در تبیین علت گرایش انسان به مذهب آن را ناشی از احتیاج، اضطراب درونی، نگرانی انسان برای کسب يك آرامش می‌داند و لذا او برای اینکه مشکلات به وجود آمده‌ها را حل کند به قضا و قدر

۱۵. همان، ص ۱۷۳.

۱۶. همان، ص ۱۷۵.

۱۷. همان، ص ۹-۱۷۸.

#### ۴. نظریه مارکسیسم

استاد مطهری درباره منشأ دین و فطری بودن آن، دیدگاه‌های مارکسیست‌ها را هم مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. طبق گفته وی، در نظر مارکسیست‌ها، دین ابتدائاً وجود نداشته بلکه حاصل تلاش طبقه حاکمه جامعه برای استثمار طبقه محکوم است یعنی واضعین اولیه دین خودشان جزء طبقه حاکمه بوده‌اند که برای حفظ امتیازات خود این کار را کرده‌اند. مارکسیست‌ها می‌گویند طبقات حاکم چون یک سلسله امتیازات داشته و تلاش داشتند تا آنها را نگه دارند بهترین راه، ارائه یک سری اصول معنوی و روحی برای محرومین بود تا آنها علیه حاکمان قیام نکنند. به سخن مطهری «اینها برای حفظ این امتیازات به عاملی معنوی و درونی هم احتیاج داشتند و آن عامل درونی قهراً باید در طبقه محکوم به صورت ایمان و اعتقاد باشد. طبقه حاکم قهراً خودش بی عقیده است چون امامزاده را خودش ساخته، فقط طبقه محکوم را معتقد می‌کند و بنابراین

طبقه محکوم باید با ایمان و با اعتقاد باشد.<sup>(۱۸)</sup> کاربرد چنین دینی حاکم کردن فضای جبر و قضا و قدر برای دنیای محکومین است و از قیام و انقلاب آنها در مقابل حاکمان جلوگیری می‌کند زیرا برای آنها چشم‌انداز آخرتی دارد.

استاد مطهری در رد این نظریه استدلال می‌کند که تاریخ واقعی ادیان نشان می‌دهد که دین به قدمت خود انسان تاریخ دارد و بشر از قدیمی‌ترین ایام، موجود پرستنده بوده است و خدای یکتا را می‌پرستیده است. از سوی دیگر تاریخ زندگی و تعالیم انبیای الهی نشان می‌دهد که همواره انبیاء از میان قشر متوسط یا محروم جامعه بوده‌اند نه از میان طبقه حاکمه، مصداق آن را زندگی و قیام موسی در برابر فرعون می‌توان دانست که در برابر حاکم زمان، فرعون قیام می‌کند که این نقض کننده اصول مارکسیست‌ها است. به گفته شهید مطهری: «موسی در خانه فرعون علیه فرعون و به سود طبقه استثمار شده فرعون قیام می‌کند. این دیگر به هیچ

وجه توجیه مارکسیستی ندارد. (۱۹)

یکی دیگر از ویژگی‌های نظریه مارکسیستی این است که طبق آن اگر تضاد طبقاتی از بین برود دین هم از بین می‌رود زیرا دین مولود تضاد طبقاتی می‌باشد، در حالی که واقعیت کشورهای مارکسیستی و جوامع آنها بیان‌گر خلاف آن است یعنی در آن جوامع، هر چه تضاد طبقاتی کاهش پیدا کند گرایش به دین افزایش هم پیدا می‌کند. بنابراین ملاحظه می‌شود که دین امری نیست که ظهور و افول آن معلول شرایط طبقات اجتماعی باشد بلکه باید گفت چون دین در نهاد انسان است در هر شرایطی به شیوه‌ای خاص متبلور می‌شود و در واقع امری به نام شریک وجود اصیل ندارد.

استاد مطهری با توجه به ویژگی‌های فوق برای دین، هدف انبیاء از بعثت را در واقع نیازهای بشر به دین می‌داند یعنی پیامبران در واقع کسانی هستند که این نیاز عمیق و فطری انسان را به معنویت پاسخ می‌گویند. پیامبران با هدایت فطرت پاک

انسان‌ها به سوی خدا، ترک پرستش طاغوت‌ها و تهذیب و تزکیه نفوس آنها ضمن پاسخگویی به نیاز درونی انسان‌ها زمینه رسیدن آنها را به کمال فراهم می‌کنند.

### ۵. دورکهم

استاد مطهری در کنار اشاره به فلاسفه غربی، به دیدگاه‌های جامعه شناسانه دورکهم هم توجه دارد و از آن تحت عنوان بازگشت به از خود بیگانگی نام می‌برد، «دورکهم» فردی طرفدار اصالت جامعه است یعنی وی برای جامعه اصالت خاصی قایل است و در مقابل برای فرد، اصالتی قایل نیست لذا بر آن هست که عاملی که به انسان شخصیت و هویت می‌دهد جامعه است، به تعبیر مطهری جامعه است که ظرفیت روحی انسان را پر می‌کند و برایش شخصیت می‌سازد تا او هم به نوبه خود در دیگران اثر کند.

دورکهم معتقد است که افراد انسانی روی هم دیگر تأثیر فرهنگی می‌گذارند و از مجموع افراد اجتماع که روی یکدیگر اثر

می‌گذارند يك مرکب حقیقی به وجود می‌آید که همان قوم یا ملت است. از این رو انسان‌ها از نظر فرهنگی دارای دو خود هستند: خود فردی و خود اجتماعی. به عبارت دیگر در هر فردی واقعاً دو من وجود دارد: يك من، من فردی و من دیگر من اجتماعی است. (۲۰)

دورکهم روی زندگی دوران گذشته بشر مطالعات زیادی کرده است و به این نتیجه رسیده است که در حالات بدوی بشر نیز نوعی پرستش و عبادت وجود داشته است که از آن به «توتم» و «توتم پرستی» نام می‌برند. وی جود این روح پرستش و عبادت در انسان‌های بدوی را بقای روح اجتماعی آنها می‌داند به این معنا که چون واقعاً هر انسانی در خودش دو «من» احساس می‌کرده، يك «من» فردی و يك «من» دیگر که آن من جمعی بوده است. در واقع آن من جمعی را که تجلی روح اجتماعی بود مورد پرستش قرار می‌دادند زیرا با پرستش من اجتماعی، جامعه را

می‌پرستیدند به گفته مطهری: «این قبایل که آن حیوان را می‌پرستیده‌اند در واقع جامعه را می‌پرستیده‌اند، این عقیده برایشان پیدا می‌شده که همه افراد این قبیله از اولاد او هستند. بعد اگر او را پرستش می‌کردند نه فقط به اعتبار این بوده که نسبت ما به او منتهی می‌شود بلکه همچنین به اعتبار این بوده که او مظهر این جامعه است و در واقع می‌خواسته‌اند جامعه خودشان را پرستش کنند.» (۲۱)

به بیان مطهری از دیدگاه دورکهم این پرستش اقوام ابتدایی نشان دهنده تلاش آنها برای بازگشت به از خود بیگانگی است یعنی، هستی خود را در مقابل هستی جامعه ناچیز انگاشتن لذا در این نظریه منشأ مذهب جهل یا ترس نیست بلکه مذهب حاصل تجلی روح جمعی می‌باشد.

مطهری در نقد دیدگاه دور کهم، ضمن تأکید بر اینکه جامعه يك واحد حقیقی است نه اعتباری، اما بر خلاف

۲۰. فطرت، ص ۴-۲۲۳.

۲۱. فطرت، ص ۲۲۶.

## دیدگاه قرآن

استاد مطهری ابتدا به آیات چندی از قرآن استناد می‌کند آیاتی چون: ﴿وَجْهت وجهی للذی فطر السموات والأرض﴾. و آیه: ﴿وَإِذْ أَخْسَدَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾.

در درجه اول بر این نکته مهم تأکید دارد که انسان به طور کلی دارای فطرتی پاک و بی‌آلایش است یعنی چه انسان‌های امروزی و چه انسان‌های ابتدایی دارای این فطرت پاک و نیالوده هستند. دوم این که انسان ابتدایی هم مثل انسان امروز به نظم دستگاه آفرینش و اینکه نظام عالم دارای سازنده و خالق است می‌اندیشیده است که آیات قرآن هم بر آن دلالت دارد. به گفته استاد مطهری «انسان احساس می‌کند که خودش و هر چه و هر که خصلتی مانند خصلت او را دارد مربوط است و رب غیر مربوط دارد، چون ربی که مربوط باشد او باز جزء مربوط هاست.»<sup>(۲۳)</sup> به عبارت

نظر دور کهیم واحد حقیقی بودن جامعه به معنای سلب اختیار و آزادی افراد و به وجود آوردن جبر اجتماعی نیست به بیان وی: «در عین اینکه جامعه يك حقیقت و يك نوع ترکیب است استقلال فرد در يك حد معین محفوظ است و لهذا فرد می‌تواند جامعه خودش را عوض کند.»<sup>(۲۲)</sup> انسان به عنوان يك فرد از جامعه در مقابل روح جمعی حاصل از جامعه می‌تواند همواره اصالت فردی و استقلال خود را حفظ نماید و دچار از خود بیگانگی نگردد از همین رو هر چند انسان دارای روح همکاری و تعاون اجتماعی است اما روح فردی آن تسلیم روح اجتماعی او نیست لذا تبیین مذهب بر اساس جبر انسان در مقابل روح حاکم اجتماعی نمی‌تواند صحیح باشد. به عبارت دیگر واحد حقیقی بودن جامعه لزوماً نفی کننده اصالت و استقلال فرد نیست بلکه هر دو در عین حال می‌توانند حقیقت مخصوص به خود و با هم تعامل داشته باشند.

۲۲. فطرت، ص ۲۳۱.

۲۳. همان، ص ۱۸۱.

که تعالیم انبیاء بر دل انسان رسوخ کرده باشد ممکن و حاصل شده و امکان هدایت‌های دیگر برای انسان فراهم می‌گردد.<sup>(۲۵)</sup> به عبارت دیگر دین تنها چیزی است که خدا به وسیله پیامبران بر بشر عرضه کرده است و بشر بدون الهام خداوند نسبت به دین حالت بی‌تفاوتی و لااقتضائیت دارد. البته از آنجا که در اسلام و قرآن بر وجود فطرت و سرشت خداجویی در انسان تأکید شده است می‌توان گفت در واقع این پیامبران هستند که فطرت انسان را به مسیر صحیح و هدایت الهی راهنما می‌شوند یعنی با فرض عدم هدایت دینی از سوی پیامبران، انسان نسبت به حقیقت مطلقاً بی‌اعتنا نیست بلکه امکان اشتباه در رسیدن به حقیقت زیاد است و این تنها پیامبران هستند که بهترین راهنمایان در رسیدن انسان به حقیقت مقدس هستند.<sup>(۲۶)</sup>

بنابراین استاد مطهری با استفاده از

دیگر در نظر مطهری، انسان در طول تاریخ همواره دارای این منطبق بوده است که در جهت یافتن علت پدیده‌ها می‌گشته است. و با توجه به فطرت پاک خود معمولاً در تحلیل علت پدیده‌ها دنبال خدای خود می‌گشت پس دلیلی ندارد که او در تحلیل پدیده‌ها دنبال علتی ماورای منطبق و عقل خود باشد همان طور که این فیلسوفان بر آن عقیده‌اند. بنابراین طبق آیات قرآن، انسان موجودی حنیف و فطرتاً خداگرای است و این ویژگی در نهاد و فطرت و منطبق او قرار داده شده است لذا خداپرستی انسان نمی‌تواند از جهل یا ترس یا ضعف او ناشی شود.

برای توضیح بیشتر باید گفت که در نظر قرآن دو نوع هدایت داریم: هدایت فطری و هدایت اکتسابی، و هدایت اکتسابی زمانی برای انسان ممکن است که هدایت فطری برای او حاصل شده باشد.<sup>(۲۴)</sup> یعنی هدایت فطری هم زمانی

۲۴. همان، ص ۲۴۱.

۲۵. همان، ص ۴-۲۴۳.

۲۶. همان، ص ۴-۲۴۳.

مفاد آیات قرآن بر این نظر است که انسان فطرتاً خداجو است یعنی منشأ گرایش او به دین و مذهب تنها در درون فطرت او قرار دارد و هیچ منشایی خارج از انسان برای گرایش مذهب او نمی‌توان یافت. بر این مسئله آیه «فطرة الله التي فطر الناس عليها» و آیه «فأقم وجهك للدين حنيفاً» و آیه «ألم أعهد إليكم يا بني آدم أن لا تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين» \* و آن ابدونی هذا صراط مستقیم \* ولقد أضل منكم جبلاً كثيراً أفلم تكونوا تعقلون» (۲۷) دلالت مستقیم و بارزی دارند. استاد مطهری برای اثبات گفته‌های خود به سخن حضرت رسول ﷺ اشاره می‌کند که ایشان می‌فرمایند: «كُلُّ مولود يولد على الفطرة فأبواه يهودانه أو ينصرانه أو يمجسانه» (۲۸) یعنی: «هر مولودی که متولد می‌شود بر فطرت الهی، بر فطرت اسلامی به دنیا می‌آید، پدران و مادران هستند که اینها را تغییر می‌دهند اگر یهودی هستند یهودیش می‌کنند نصرانی هستند نصرانیش می‌کنند،

اگر مجوسی هستند مجوسیش می‌کنند». باید در نظر گرفت که فطرت انسان در نظر شهید مطهری دارای دو مرتبه هست: يك فطرت اولیه ادراکی و دوم فطرت احساسی یا اکتسابی ثانویه، و فطرت دوم در صورتی در انسان به وجود می‌آید که تعالیم دینی به انسان پرتوافشانی کند. به سخن شهید مطهری: «فطرت یکی به معنای فطرت ادراکی است که به این معنا دین فطری است یا بگویم توحید فطری است. یعنی از نظر ادراکی فطری است. دوم فطرت احساسی است. یعنی توجه به خدا و حتی توجه به دستورهای این احساسات انسان، انسان را به سوی دین می‌کشاند.» (۲۹)

#### فطری بودن دین

از فروع این بحث‌ها که در واقع یکی از نتایج حاصل از آنهاست، فطری بودن دین در نظر استاد شهید مطهری است، در اینجا فطری در مقابل عرضی می‌باشد یعنی

۲۷. یس، آیه ۶۲-۶۰.

۲۸. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ابواب ۸۰ و ۹۳.

۲۹. فطرت، همان، ص ۲۶۰.

فیلسوف امریکایی که سالها بر روی مسایل روانی و مذهبی انسان مطالعه کرده در این باره می گوید: «درست است که سرچشمه بسیاری از امیال درونی ما امور مادی و طبیعی است ولی بسیاری از آنها هم از دنیایی ماورای این دنیا سرچشمه می گیرد.»<sup>(۳۱)</sup> و در تأیید وجود امور معنوی و حالات روحی خاص در انسان می گوید: «من در هر امر مذهبی همیشه نوعی وقار و صمیمیت، وُجُد و لطف و محبت و ایثار می بینم، حالات روانی- مذهبی، خواصی دارد که آن خواص با هیچ حالت از حالات بشر تطبیق نمی کند.»<sup>(۳۲)</sup> این سخنان نشان می دهد که در نظر این دانشمندان نیز دین و حس دینی امری طبیعی و فطری انسان و جزء لا ینفک وجود اوست.

دین در نهاد و فطرت انسان قرار دارد و منظور از فطرت، طبیعت، ذات و سرشت تکوینی انسان است که از جای دیگری نگرفته است بلکه این خصوصیات جزء ذات انسان می باشند. مطهری برای نشان دادن این معنی، آیه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»<sup>(۳۰)</sup> توجه به خویش را به سوی دین حقاقرایانه پایدار و استوار کن، این فطرت الله را که همه مردم را بر آن آفریده نگهدار» را مثال می زند. ایشان بر این نظر است که دانشمندان علم روان شناسی و غیره در قرون اخیر بر فطری بودن دین در مورد انسان به نتایج قابل توجهی رسیده اند از آن میان یونگ ضمن تأیید دیدگاه فروید مبنی بر وجود روان ناخودآگاه در انسان محتوای این روان را همان دین و امور دینی می داند که به طور فطری قرار دارد. ویلیام جیمز،

۳۰. سوره روم، آیه ۳۰.

۳۱. امداد غیبی در زندگی بشر، ص ۳۴.

۳۲. همان، ص ۳۴.